بیت ابو حرب

خانه ابو حرب

صراع: بدلت ملابسی و جای اطلع شفت مرت عابد طلعت و ترید تنزل...

صراع:لباسامو عوض کردم وخواستم برم بیرون دیدم زن عابد اومد بیرون و میخواد بیاد پایین

فتشاقیت ویاها.. حتی تنسی موقف البارحه لان خطیه هی هم مظلومه من رجلها الاعوج..
باهاش شوخی کردم تا اتفاق دیشب رو فراموش کنه چون اونم گناه داره مورد ظلم واقع شده از شوهر ناقصش

بس شنگلها روحی و هدمی بیتج .ارزلها حتی تخاف و تکعد...
ولی چی بهش بگیم ،برو و زندگیتو خراب کن؟یکم سرش داد میزنم تا بترسه وبشینه پا زندگیش

فصحت: ها یا نور

داد زدم :ها نور

نور: هلا خویه ابو حرب صباح الخیر
نور:سلام ابو حرب صبح بخیر

صراع:هلا صباح النور.. ولج صایره دعبله دگولی شتاکلین رحمه لجدج.. لا اطکین
صراع:سلام صبح بخیر...چقدر گنده شدی بگو چی میخوری....نترکّی

نور:لا والله ابو حرب هههههه اووف مو من الاکل والله بس شسوی غیر توم
نور:نه بابا ابوحرب هههههه اوووف از غذا خوردن نیست بابا چکار کنم دوقلو دارم

صراع:اضحک ویاج  بس کومی بالسلامه و جیبیلنا هلفریخات عسی ما تصیرین باندا.. شعلینا
صراع:باهات شوخی میکنم ،به سلامتی بلند شی و این دوتا فسقلی رو برامون بیار بعدش پاندا شو به ما چه

نور:هههههه ان شاءالله، ترید ریوک؟

نور:هههههه ان شاءالله،صبحونه میخوای

صراع:ای والله یاریت بس بسرعه لازم اطلع لبغداد بسرعه ... اکلج عابد طلع؟
صراع:اره واقعا،ولی سریع باشه چون باید برم بغداد.....میگم عابد رفت؟

نور:ای من ال6 .. طلع لدوامه
نور:آره از ساعت 6 ....رفت سر کارش

صراع:کون تحاجیتو بعد الصار؟

صراع:نکنه دیشب بعد از اون ماجرا باهم بحثتون شد؟

نور:لا نمت ما حجینه

نور:نه خوابیدم ،حرف نزدیم

صراع:ای زین.. بس یحاجیج والله لکص راسه کص.. بس انتی هم صبری علیه .. و صیری خوش مره
صراع:خوبه....یه چیز دیگه بهت گفت بخدا سرشو میبرم.....ولی تو هم صبر داشته باش....زن خوبی باش

نور:ان شاء الله الله یحفظک خویه و یحفظ ولیداتک.

نور:ان شاءالله خدا حفظت کنه همچنین بچه هاتو

صراع: کعدت انتظر الاکل.. دک موبایلی .. عاینتله.. اووووو هم اخلاص.. ردیت:

صراع:منتظر صبحونه نشستم...تلفنم زنگ خورد.....بهش نگاه کردم...اوهوووو بازهم اخلاصه...جواب دادم:

هلا

سلام

خلاص:هلا بیک ابو حرب

اخلاص:علیک سلام ابو حرب

صراع:شلونچ
صراع:چطوری

اخلاص:نسال علیک والله صار اسبوع ما شایفینک.. وینک؟ بیت عمک عاد هم مر

اخلاص:مشتاق دیداریم والله یه هفته اس ندیدیمت...کجایی؟خونه عموته نا سلامتی یه سری هم بزن

صراع:والله اشغال تعرفین ودایمن افکّر بیکم بس ان شاء الله اجیکم انه هم مشتاقلکم.
صراع:والله کارا زیاده میدونی که،ولی من همیشه به فکر شمایم،حتما بهتون سر میزنم منم مشتاقم که شما رو ببینم

اخلاص:تشتاقلک العافیه یالنشمی
اخلاص:سلامت باشی پهلوون

صراع: یعافیج الله ... عمی شلونه

صراع: همچنین شما.....عموم چطوره

اخلاص: والله مریض شویه ویعتب علیک لان ماجیتله

اخلاص:بد احوال و مریضه و میگه چرا نمیای دیدنش

صراع:لا اجی والله لا یزعل عمی بس شویه الامور مخبوصه تعرفین،صایر شی؟
صراع:نه حتما میام فقط عموم ناراحت نشه فقط یکم در گیر کارام هستم میدونی که،چیزی شده؟

اخلاص: لا خویه ماعدنا شی بس الیحب یشتاک ویعتب

اخلاص:نه داداش چیزی نداریم ولی خب کسی که دوست داره دل تنگ میشه و حرف میزنه

صراع:هههه الله یحفظکم
صراع:هههه خدا حفظتون کنه

شفتهه تلح:یله انی اروح لازم اطلع لبغداد الیوم من اجی امربیکم

دیدم اصرار میکنه:باشه من باید برم،باید برم بغداد امروز که برگشتم بهتون سر میزنم

اخلاص:تروح وترجع بالسلامه وانی دوم ادعیلک یلغالی ابن عمی

اخلاص:به سلامت بری وبرگردی،من همیشه دعات میکنم ای پسر عموی عزیز من

صراع:عساج سالمه بت عمی..مع السلامه
صراع:سالم وسلامت باشی دختر عمو....خدانگهدار

جای ارفع راسی..صار الحجی کبالی:هلا حجی صباح الخیر
سرمو بلند کردم....حاجیو روبروم دیدم:سلام حاجی صبح بخیر

الحجی:صباح النور یابه...های اخلاص؟

حاجی:صبح بخیر بابا ....این اخلاص بود؟

صراع:ای یابه

صراع آره بابا

الحجی :دخلنی اخطبها الک یابه وارتاح
حاجی:بابا بذار برم برات ازش خواستگاری کنم و راحت شو

ماردیت علیه سویت روحی اکلب بالموبایل.. دخلت ام علی اختی ارمله بیتها بصفنا یومیه اطلع جهالها للمدرسه وتجینا

جوابشو ندادم سرمو تو گوشی کردم.....خواهرم مامان علی وارد شد....اون بیوه ست خونه اش پیشمونه هرروز صبح میاد که بچه هاشو ببرم مدرسه

ام علی:ها شلونکم

مامان علی:سلام چطورید

باست ابوی واجت باستنی:هلا ب ام علی الغالیه
بابامو بوس کرد بعد اومد منو بوس کرد:سلام مامان علی گل

ام علی:ماغیرک الغالی یلغالی یحفظک الله بجاه الحبیب محمد ویخلیک خیمه فوک راسی خویه

مامان علی:گل خودتی خدا حفظت کنه ان شاءالله به حق حضرت محمد که یه سر پناهی باشی برام

صراع:یحفظج الله خویه..بس صیحی علی مرت عابد ماطلع ریوک
صراع :همچنین شما خواهرم...فقط این زن عابد رو صدا بزن صبحونه نشد که

ام علی:خطیه خاف متاذیه من بطنها انه اروح اجیبلکیاه ثوانی

مامان علی:گناه داره شاید از شکمش اذیته من میرم برات اونو میارم فقط چند لحظه

راحت جابته واجت خلته کدامی..کابلتنی و کعدت تتریّک ویّای

رفت صبحونه رو اورد و جلوم گذاشت....اونم نشست باهام صبحونه بخوره

ام علی:سمعت ابوی یحاجیک شیرید منک؟

مامان علی:شنیدم بابام باهات صحبت میکرد چی میخواد ازت؟

صراع:ابوج وامج الظاهر کاعد انه عل کلوبهم.دقیقه و ثانیه کالو تزوج

صراع:مامان وبابات ظاهرا من رو دلشون نشستم هر دقیقه میگن ازدواج کن

ام علی: خویه بیش احلفک لا تزوج اخلاص
مامان علی:داداش به کی قسمت میدم با اخلاص ازدواج نکن

صراع: ههه والله انی هم ماریدها .. رغم هی بت عمی وخوش مره بس خافها تطلع مثل الاولی وابتلی
صراع:ههه بخدا منم نمیخوامش....با اینکه اون دختر عمومه و زن خوبیه ولی میترسم عین اون اولی باشه و بدبخت بشم

ام علی: والله خویه احس من جان المرحوم ابو علی عایش لعبت بیه جوله راوتنی انجوم الظهر ، حجیها معسل وتخدع الواحد بلسانها وهی اخبث خلق الله.

مامان علی:بخدا داداش وقتی که مرحوم ابو علی زنده بود خیلی اذیتم کرد ستاره های روز رو نشونم داد(اصطلاحیه به معنای اینکه خیلی آزارم داد)حرفاش عسلیه ولی بازبونش همه رو گول میزنه ،خبیثترین خلق خداست

جانت تحجی ام علی ..طبت ام سعد
مامان علی داشت حرف میزد.....مامان سعد وارد شد

ام سعد:انتی لیش ماتخافین الله تحجین عل مره لیش.. کاتلتج ماخذه حکج حک ولدج ولج شویه استحی ولا تلعبین بعکل الزلمه بسمومج
مامان سعد:تو چرا از خدا نمیترسی چرا پشت سر زنه حرف میزنی ....کتکت زده یا حقتو یا حق بچه هاتو خورده،یکم خجالت بکش و با عقل مرد بازی نکن با این سم هات

صراع:ام سعدددد..حسج نصی کدامی وخلیج برا الموضوع انا واختی لا تدخلین

صراع:مامان سعدددد...صداتو بیار پایین ودخالت نکن تو موضوع من وخواهرم

ام سعد:جیتها کلها سم و تسمم بعقول الوادم..حتی زلمتها ما سلم منها ومات من سمومها
مامان سعد:قدومش پر از زهره وعقل های مردم رو مسموم میکنه....حتی شوهرش جون سالم به در نبرد ازش ومرد

صراع:المیییییعه ..احترمی نفسج لا و محمد اکلب البیت فوک تحت..بیتها هذا ووکت اللی تغفی عینی وانطمرت جوه التراب اطردیها..لا والله اذا اسمع احد یغثها بکلمه راسه اکصه والله

صراع:میییییعه(اسم ام سعد همراه با تمسخر)احترام خودتو نگه دار به حضرت محمد خونه رو خراب میکنم....این خونشه وهر وقت من کپه مرگمو گذاشتم از این خونه پرتش کن .... بخدا اگه دیدم کسی اذیتش کنه سرشو میبرم

ام سعد:مامرجیه منک ابو حرب تصیح اسمی بدون احترام وتهدد و تغلط ..وینه الحجی خل اشوف یقبل باهانه ابنه؟

مامان سعد:از تو بعید بود که اسم منو با بی احترامی صدا کنی و تهدید کنی وحرف بد بزنی....حاجی کجاست که بیاد اهانت های پسرشو بینه میخوام ببینم قبول میکنه؟

طلعت الحجیه من غرفتها..والسبحه بایدها

حجیه(مادرم)از اتاقش بیرون اومد تسبیح به دست گفت

الحجیه:یا یمه ابو حرب شجاک ..اکعد یمه استهدی برحمانک ما یصیر هیج مرت ابوک های

حاجیه:مامان جان ابو حرب چت شد؟مامان آروم بگیر اینطور نمیشه این زن باباته

صراع:حجیه اشو وخری منیی..شوفو والکل یسمع ..البیت الی و ام علی عسی ما ترش دم علی روسکم الیحجی والله اکص راسه ..افتهمتووو؟

صراع:حجیه چیزی نگو....همتون گوش کنید....خونه خونه منه و مامان علی حتی اگه رو سرتون خون پاشید و شنیدم چیزی بهش گفتید بخدا سرتون رو میبرم....فهمیدید؟

الحجیه :یا یمه الرجال اتخبل ولک یمه مابیه حیل  فدوه اهدئ

حاجیه:این بچه دیوونه شد... مامان جون ندارم خواهش میکنم آروم باش

ام علی:ابو حرب فدوه اهدا خویه انه تعودت علی حجیهم ماعاد اهتم والله اترکهم لا یصعد ضغطک بعد بیتی فدوه اروح لطولک انه

مامان علی:ابو حرب قربونت برم آروم باش من عادت کردم به این حرفاشون دیگه اهمیت نمیدم ،ولشون کن فشارت بالا نره خواهر قربونت بشه

صراع:عفتهم و ضربت الباب ورای و طلعت...

صراع:ولشون کردم ورفتم بیرون و در رو محکم کوبیدم